

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۴۱)

پنج‌شنبه ۲۸-۰۶-۱۴۳۴؛ ۱۹-۰۲-۱۳۹۲؛ ۰۹-۰۵-۲۰۱۳

I. فص حکمت نفثی در کلمه شیبی

1. متن و ترجمه:

وَأَمَّا الْمُنْحُ الْأُمْنَانِيَّةُ، فَأَعْلَمُ أَنَّ مَنْحَ اللَّهِ - تَعَالَى - خَلَقَهُ رَحْمَةً مِنْهُ بِهِمْ، وَ هِيَ كُلُّهَا مِنَ الْأَسْمَاءِ. فَإِذَا رَحْمَةُ خَالِصَةِ كَالطَّيِّبِ مِنَ الرِّزْقِ اللَّذِيذِ فِي الدُّنْيَا الْخَالِصِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ يُعْطَى ذَلِكَ الْأَسْمُ الرَّحْمَنُ. فَهُوَ عَطَاءٌ رَحْمَانِيٌّ. وَ إِذَا رَحْمَةُ مُتَرَجِّحَةٍ كَشْرَبِ الدَّوَاءِ الْكَرِّهِ الَّذِي يَغْفِبُ شُرْبُهُ الرَّاحَةَ، وَ هُوَ عَطَاءٌ إِلَهِيٌّ، فَإِنَّ الْعَطَاءَ الْإِلَهِيَّ لَا يَتِمَّكَ إِلَّا بِإِطْلَاقِ عَطَائِهِ مِنْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ عَلَى يَدَيِ سَادٍ مِنْ سَدَنَةِ الْأَسْمَاءِ.

و اما بخشش‌های آسمانی، بدان که بخشش الله- تعالی- به خلق خود رحمتی است از او به آنها، و آنها (بخشش‌ها) همه از اسماء می‌باشند، یا رحمتی خالص مانند رزق لذیذ پاکیزه در دنیا، که خالص می‌باشد روز قیامت، و آن را اسم الرحمن عطا می‌کند، و عطایی است رحمانی، و یا رحمتی است آمیخته مانند نوشیدن دواء ناخوشایندی که نوشیدنش راحت را به دنبال دارد، و آن عطایی است الهی، چه عطاء الهی را نمی‌توان عطاء کردنش را از او دانست بدون آنکه بر دست خادمی از خادمان اسماء بوده باشد.

فَنَارَةُ يُعْطِي اللَّهُ الْعَبْدَ عَلَى يَدَيِ الرَّحْمَنِ فَيَخْلُصُ الْعَطَاءُ مِنَ الشُّوْبِ الَّذِي لَا يَلَايُكَ الطَّبْعُ فِي الْوَقْتِ أَوْ لَا يُبِيلُ الْغَرَضَ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ. وَ تَارَةً يُعْطِي اللَّهُ عَلَى يَدَيِ الْوَاسِعِ فَيَعْمُ، أَوْ عَلَى يَدَيِ الْحَكِيمِ فَيَنْظُرُ فِي الْأَصْلَحِ فِي الْوَقْتِ، أَوْ عَلَى يَدَيِ الْوَهَّابِ، فَيُعْطِي لِئَنعَمَ لَا يَكُونَ مَعَ الْوَاهِبِ تَكْلِيفُ الْمُعْطَى لَهُ بِعَوَضٍ عَلَى ذَلِكَ مِنْ شُكْرِ أَوْ عَمَلٍ، أَوْ عَلَى يَدَيِ الْجَبَّارِ فَيَنْظُرُ فِي الْمَوْطِنِ وَ مَا يَسْتَحِقُّهُ، أَوْ عَلَى يَدَيِ الْغَفَّارِ فَيَنْظُرُ [فِي] الْمَحَلِّ وَ مَا هُوَ عَلَيْهِ. فَإِنْ كَانَ عَلَى حَالٍ يَسْتَحِقُّ الْعُفُوبَةَ فَيَسْتَرْهُ عَنْهَا، أَوْ عَلَى حَالٍ لَا يَسْتَحِقُّ الْعُفُوبَةَ فَيَسْتَرْهُ عَنْ حَالٍ يَسْتَحِقُّ الْعُفُوبَةَ فَيَسْتَسِي مَعْصُومًا وَ مُعْتَنَى بِهِ وَ مُحْفُوظًا وَ غَيْرَ ذَلِكَ بِمَا شَاكَلَ هَذَا النَّوعُ.

پس، گاه الله می‌بخشد به عید بر دست الرحمن، و خالص می‌شود آن عطاء از آمیختگی‌ایی که سازگار نباشد با طبع در آن وقت، و یا برآورده نمی‌گرداند غرض را، و آنچه شبیه آن است. و گاه الله می‌بخشد بر دست الواسع، و فراگیر می‌شود، یا بر دست الحکیم، که می‌نگرد به آنچه شایسته‌ترین است در آن وقت، یا بر دست الوهاب، که می‌بخشد تا انعام کرده باشد، که با واهب تکلیفی چون شکر یا عمل بر گیرنده در عوض آن نیست، یا بر دست الجبار، که می‌نگرد به موطن و آنچه استحقاقش را دارد، یا بر دست الغفار، که می‌نگرد به محل و آنچه او بر آن است، که اگر بر حالی باشد سزاوار عقوبت، ببوشاند او را از آن، و اگر بر حالی باشد غیر سزاوار عقوبت، ببوشاند او را از حالی که سزاوار عقوبت است، و در نتیجه، معصوم نامیده شود، و مورد عنایت و محفوظ، و غیر این‌ها از آنچه شبیه این نوع است.

وَ الْمُعْطَى هُوَ اللَّهُ مِنْ خَيْثُ مَا هُوَ خَازِنٌ لِمَا عِنْدَهُ فِي خَزَائِنِهِ. فَمَا يُخْرِجُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ عَلَى يَدَيِ اسْمٍ خَاصٍ بِذَلِكَ الْأَمْرِ. فَ "أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ" (۲۰:۵۰ طه) عَلَى يَدَيِ الْعَدْلِ وَ إِخْوَانِهِ.

و معطي الله است از آن حیث که او خازن چیزی است که خزاین آن نزد اوست، و خارج نمی‌نماید آن را مگر با قدری معلوم بر دست اسمی که خاص آن امر است. پس، "أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ" (۲۰:۵۰ طه) [می‌بخشد به هر چیزی خلقش را] بر دست عدل و برادرانش.

وَ أَسْمَاءُ اللَّهِ لَا تَنَاهَى لِأَنَّهَا تُعْلَمُ بِمَا يَكُونُ عَنْهَا - وَ مَا يَكُونُ عَنْهَا غَيْرُ مُتَنَاهٍ - وَ إِنْ كَانَتْ تَرْجِعُ إِلَى أُصُولٍ مُتَنَاهِيَةٍ هِيَ أُمّهَاتُ الْأَسْمَاءِ أَوْ حَضَرَاتُ الْأَسْمَاءِ. وَ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَمَا نَمَّ إِلَّا حَقِيقَةُ وَاحِدَةٍ تَقْبَلُ جَمِيعَ هَذِهِ التَّسْبِ وَ الْإِضَافَاتِ الَّتِي يُكْنَى عَنْهَا بِالْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ.

و اسماء الله را نهایی نیست، چرا که آنها با آنچه از آنهاست شناخته می‌شوند- و آنچه از آنهاست نا متناهی است- هر چند بر می‌گردند به اصل‌هایی متناهی، که همان امهات اسماء یا حضرات اسماء باشند. و در حقیقت، در میان نباشد مگر یک حقیقت که قبول می‌کند جمیع این نسبت‌ها و إضافاتی را که از آنها به عنوان اسماء الهی اشاره می‌شود.

وَ الْحَقِيقَةُ تُعْطَى أَنْ يَكُونَ لِكُلِّ اسْمٍ يَظْهَرُ، إِلَى مَا لَا يَتَنَاهَى، حَقِيقَةُ يُتَمَيَّزُ بِهَا عَنْ اسْمٍ آخَرَ، تِلْكَ الْحَقِيقَةُ الَّتِي بِهَا يُتَمَيَّزُ هِيَ الْأَسْمُ عَيْنُهُ لَا مَا يَفْعُ فِيهِ الْأَشْرَاطُ، كَمَا أَنَّ الْأَعْطِيَّاتِ تُتَمَيَّزُ كُلُّ أُعْطِيَةٍ عَنْ غَيْرِهَا بِشَخْصِيَّتِهَا، وَ إِنْ كَانَتْ مِنْ أَصْلِ وَاحِدٍ، فَمَعْلُومٌ أَنَّ هَذِهِ مَا هِيَ هَذِهِ الْآخَرَى، وَ سَبَبُ ذَلِكَ تَمَيُّزُ الْأَسْمَاءِ.

و حقیقت آن است که هر اسمی که ظاهر می‌شود تا بی‌نهایت حقیقتی دارد که با آن تمایز می‌یابد از اسمی دیگر. آن حقیقتی که بدان تمایز می‌یابد خود همان اسم است، نه آنچه در آن اشتراک است، همچنان که در عطایا نیز هر عطایی تمایز می‌یابد از غیر خود با شخصیت خود هر چند از یک اصل بوده باشند. معلوم است که این غیر آن دیگری است، و سبب آن تمایز اسماء است.

فَمَا فِي الْخَصْرَةِ الْإِلَهِيَّةِ لِاتِّسَاعِهَا شَيْءٌ يَتَكَزَّرُ أَصْلًا. هَذَا هُوَ الْحَقُّ الَّذِي يُعَوَّلُ عَلَيْهِ. وَ هَذَا الْعِلْمُ كَانَ عِلْمَ شَيْثٍ - عَلَيْهِ السَّلَام -، وَ رُوحُهُ هُوَ الْمُعَمِّدُ لِكُلِّ مَنْ يَتَكَلَّمُ فِي مِثْلِ هَذَا مِنَ الْأَرْوَاحِ مَا عَدَا رُوحَ الْخَائِمِ فَإِنَّهُ لَا يَأْتِيهِ الْمَادَّةُ إِلَّا مِنَ اللَّهِ لَا مِنْ رُوحٍ مِنَ الْأَرْوَاحِ، بَلْ مِنْ رُوحِهِ تَكُونُ الْمَادَّةُ لِجَمِيعِ الْأَرْوَاحِ، وَ إِنْ كَانَ لَا يَعْقِلُ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ فِي زَمَانٍ تَرْكِيبِ جَسَدِهِ الْغُصْرِيِّ، فَهُوَ مِنْ حَيْثُ حَقِيقَتِهِ وَ رُبِّيَّتِهِ عَالِمٌ بِذَلِكَ كُلِّهِ بَعِيَّتِهِ، مِنْ حَيْثُ مَا هُوَ جَاهِلٌ بِهِ مِنْ جَهَةِ تَرْكِيبِهِ الْغُصْرِيِّ.

در حضرت الهیه، به سبب گستردگی‌اش، هیچ چیزی تکرار نمی‌شود اصلاً. این همان حقی است که بر آن اعتماد می‌شود. و این علم علم شیت - علیه السلام - بود، و روح او مدد رساند هر که را سخن گوید در مثل این از ارواح به غیر روح خاتم، چه او مدد دریافت نکند مگر از الله، نه از روحی از ارواح، بلکه روح او مدد جمیع ارواح است هر چند درک نکند آن را از پیش خود در زمان ترکیب جسد عنصریش. از حیث حقیقت و رتبه‌اش عالم است به عین همه آن، از حیثی که جاهل بدان است جهت ترکیب عنصری او می‌باشد.

فَهُوَ الْعَالِمُ الْجَاهِلُ، فَيَقْبَلُ الْإِتِّصَافَ بِالْأَضْدَادِ كَمَا قَبِلَ الْأَصْلُ الْإِتِّصَافَ بِذَلِكَ، كَالْجَلِيلِ وَالْجَمِيلِ، وَ كَالظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ وَ الْأَوَّلِ وَ الْآخِرِ وَ هُوَ عَيْنُهُ لَيْسَ غَيْرٌ. فَيَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ، وَ يَدْرِي لَا يَدْرِي، وَ يَشْهَدُ لَا يَشْهَدُ. وَ بِهَذَا الْعِلْمِ شَيْثٌ لَأَنَّ مَعْنَاهُ هَبْهُ اللَّهُ. فَيَبْدُو مِفْتَاحُ الْعَطَايَا عَلَى اخْتِلَافِ أَصْنَافِهَا وَ نَسَبِهَا، فَإِنَّ اللَّهَ وَهَبَهُ لِأَدَمَ أَوَّلُ مَا وَهَبَهُ: وَ مَا وَهَبَهُ إِلَّا مِنْهُ لِأَنَّ الْوَلَدَ سِرُّ أَبِيهِ. فَمِنْهُ خَرَجَ وَ إِلَيْهِ عَادَ. فَمَا أَنَا غَرِيبٌ لِمَنْ عَقَلَ عَنْ اللَّهِ.

پس، او عالم جاهل است، و قبول می‌کند اتصاف به اضداد را همان گونه که اصل [او] قبول کرد اتصاف به آن را، مانند الجلیل و الجمیل، و الظاهر و الباطن، و الأول و الآخر، و او عین او (اصل) است، نه غیری. پس، می‌داند نمی‌داند، و درمی‌یابد در نمی‌یابد، و شهود می‌کند شهود نمی‌کند. و با همین علم، شیت نامیده شده است چون معنای آن هبه الله است، و به دست اوست کلید عطایا با همه اختلاف اصناف و نسبت‌های‌شان، چه خدا هبه فرمود او را به آدم، اولین چیزی که هبه فرمودش. و هبه فرمودش مگر از خود او زیرا فرزند سر پدرش است. پس، از او آمد و سوی او بازگشت. پس، نبخشید او را بیگانه‌ای در نظر کسی که بفهمد از خدا.

2. شرح جندی: در شرح فصوص الحکم موی‌الدین (۲۶۸-۲۶۷) چنین آمده است:

وَ أَسْمَاءُ اللَّهِ لَا تَنَاهَى لِأَنَّهَا تُعْلَمُ بِمَا يَكُونُ عَنْهَا - وَ مَا يَكُونُ عَنْهَا غَيْرُ مَتْنَاهُ - وَ إِنْ كَانَتْ تَرْجِعُ إِلَى أُصُولٍ مُتَنَاهِيَةٍ هِيَ أُمَمَاتُ الْأَسْمَاءِ أَوْ حَضَرَاتُ الْأَسْمَاءِ. وَ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَمَا نَمَّ إِلَّا حَقِيقَةُ وَاحِدَةٍ تُقْبَلُ جَمِيعُ هَذِهِ النَّسَبِ وَ الْإِضَافَاتِ الَّتِي يُكْنَى عَنْهَا بِالْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ.

و اسماء الله را نهایی نیست، چرا که آنها با آنچه از آنهاست شناخته می‌شوند - و آنچه از آنهاست نا متناهی است - هر چند بر می‌گردند به اصل‌هایی متناهی، که همان اممات اسماء یا حضرات اسماء باشند. و در حقیقت، در میان نباشد مگر یک حقیقت که قبول می‌کند جمیع این نسبت‌ها و اضافاتی را که از آنها به عنوان اسماء الهی اشاره می‌شود.

این عبد می‌گوید: تحقق وجود عالم و ممکنات در اعیان خود موقوف است بر اسماء و حضرات‌شان، و لیکن علم به اسماء موقوف است نزد ما بر قوایل و عوالم و مظاهر.

و عوالم امکان از حیث شخصیات و جزویات‌شان تناهی ندارند، پس، اسماء تناهی ندارند، لیکن آنها از حیث اممات و کلیات‌شان متناهی می‌باشند به اصولی که حصر می‌شوند، و تعدد و عدم تناهی و ازدیادشان فقط از حیث ممکنات و قوایل و مظاهر متعدده غیر متناهی است، و همه تعینات وجودی، و تنوعات تجلیات جودی می‌باشند به حسب خصوصیات قوایل، و آن از حیث اصل حقیقتی واحد است، که محض وجود حق خالص است، نه چیزی دیگر. پس، توحید در حقیقت است، و تعدد در ظهور و طریقت. فهم کن!

او - رضی الله عنه - فرمود: وَ الْحَقِيقَةُ تُعْطَى أَنْ يَكُونَ لِكُلِّ اسْمٍ يَظْهَرُ، إِلَى مَا لَا يَتَنَاهَى، حَقِيقَةٌ يُتَمَيَّزُ بِهَا عَنْ اسْمٍ آخَرَ، تِلْكَ الْحَقِيقَةُ الَّتِي بِهَا يُتَمَيَّزُ هِيَ الْأَسْمَاءُ عَيْنُهُ لَا مَا يَفْعُ فِيهِ الْأَشْيَاءُ، كَمَا أَنَّ الْأَعْطِيَاتِ تُتَمَيَّزُ كُلُّ أُعْطِيَةٍ عَنْ غَيْرِهَا بِشَخْصِيَّتِهَا، وَ إِنْ كَانَتْ مِنْ أَصْلِ وَاحِدٍ، فَمَعْلُومٌ أَنَّ هَذِهِ مَا هِيَ هَذِهِ الْأُخْرَى، وَ سَبَبُ ذَلِكَ تَمَيُّزُ الْأَسْمَاءِ.

و حقیقت آن است که هر اسمی که ظاهر می‌شود تا بی‌نهایت حقیقتی دارد که با آن تمایز می‌یابد از اسمی دیگر. آن حقیقتی که بدان تمایز می‌یابد خود همان اسم است، نه آنچه در آن اشتراک است، همچنان که در عطایا نیز هر عطایی تمایز می‌یابد از غیر خود با شخصیت خود هر چند از یک اصل بوده باشند. معلوم است که این غیر آن دیگری است، و سبب آن تمایز اسماء است.

و سبب آن تمیّز تمیّز حقائق است، و آنچه در آن اشتراك است همان وجود محض است، و موجب تعدّد همان خصوصیت قابل است. پس، تعین وجود واحد به حسب آن خصوصیت است بر وجه مخصوصی که ممیّز آن متعین است با آن خصوصیت از تعین دیگری. و بعد تعین حضرات آسمانیّه و تمایز آنها، ناچار باید عطایا تمایز یابند بعضی‌شان از بعضی دیگر، و آن نیست مگر از تمایز حضرات. پس، آنچه بدان تمایز می‌یابد هر اسمی از دیگری عین همان اسم است، نه آنچه مشترك هستند اسماء در آن، چه وجود حقّ، که به این اسماء نامیده می‌شود، در آنها عین آنهاست، و حقیقت او عین همه است، و در آن، از حیث خود، تمثّل هر یک از آنها عین دیگری نمی‌باشد، پس تمایز آنها به خصوصیتی است که همان اعیان‌شان می‌باشد.

3. شرح استاد حسن زاده آملی-مدظله: استاد عارف، آیه الله حسن زاده آملی- حفظه الله تعالی بحسن عنایت- در شرح این کلمات شیخ چنین می‌فرمایند (ممد الهمم، ص ۱۰۰-۹۵):

اما منح اسمانیّه: بدان که منح حق تعالی و عطایای او همه فایض از حضرت اسماء الهیه است، رحمت است از او به خلق. قیصری در فصل دوم مقدمات شرح فصوص گوید: جامع جمیع اسماء و صفات الهی نعوت جمالیّه و جلالیه است زیرا هر چه متعلق به لطف است، جمال است و هر چه متعلق به قهر است، جلال است و هر جمال نیز جلالی دارد، چون هیمنانی که از جمال الهی حاصل می‌شود.

زیرا هیمن عبارت است از انقهار عقل از جمال و تحیر عقل در جمال و هر جلالی جمالی در بردارد و آن جمال لطف مستور در قهر الهی است كما قال الله تعالی، "وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ" (بقره: ۱۷۹) و قال امير المؤمنين عليه السلام: "سبحان من اتسعت رحمته لأوليائه في شدّة نقمته و اشتدّت نقمته لاعدائه في سعة رحمته" و از اینجا سرّ سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، "حَقَّتْ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حَقَّتْ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ"، دانسته می‌شود. قصاص جلال است و حیات جمال، رحمت برای اولیا در آخرت است و شدت نفقتشان به مرض و فقر و جوع و امثال اینها در دنیاست و نقت اعداء در آخرت و سعه رحمت برای آنها در دنیا که "الدُّنْيَا سَجَنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ" در بلاهای مؤمن رحمت است.

در بلا هم می‌چشم لذات او مات اویم، مات اویم، مات او

مکاره کف نفس است از مشتهیات نفسانی که نتیجه آن ارتقای نفس ناطقه و عروج اوست به خداوند ذی المعارج پس در باطن مکاره بهشت است و شهوات نفسانی اگر چه به ظاهر شیرینند ولی جان را از توجه به عالم ملکوت باز می‌دارند و او را به پست‌ترین رتبه انکاس می‌دهند "مُرَّ رَوْحُنَا أَشْفَلُ سَافِلِينَ" و این مشتهیات در باطن آتش روشن می‌کنند به خصوص آتش حرمان چنانکه مکاره بهشت می‌آورند بخصوص جنت لقا.

پس رحمت خالص مثل رزق لذیذ طیب (یعنی حلال) در دنیا و علوم و معارف نافع در آخرت که اسم رحمان آن را عطا می‌کند و یا رحمت مشوب و ممتزج (یا ظاهر رحمت است و باطن نقت مانند امور شهوانی ملایم طبع چون اکل حرام و دیگر فواحش و منکرات که موافق نفسند و مبعّد قلبند از حق، و یا ظاهر نقت است و باطن رحمت، چون شرب دوی ناگوار که نتیجه او راحت و صحت است و آن عطای الهی است زیرا نمی‌شود عطا را عطای او دانست مگر آن که به دست سادنی از سنده اسماء باشد.

فتارة يعطي الله العبد على يدي الرحمن... چون هر يك از اسماء الله سادنی هستند خدای متعال گاهی به عبد به دست اسم سادن رحمن اعطا می‌کند که در این صورت عطای خالص است از شوب غیر ملایم طبع در وقت و حال، و گاهی به اسم واسع می‌دهد که عموم خلائق را شامل می‌شود مثل صحت و رزق، و گاهی به دست سادن حکیم می‌دهد که نظر به امر اصلاح در وقت می‌کند و گاهی بنده را بر اسم وهاب عطا می‌کند که تکلیف عوض از شکر یا عمل در او نیست بلکه عطا می‌کند که انعام کند (بلکه تا بر بندگان جودی کنم) و گاهی بنده را به دست جبار می‌بخشد که در موطن معطی له (که عبد است) و آن چه استحقاق دارد نظر می‌کند.

قیصری گوید: جبار هم به معنای جبر انکسار است که جبران کردن است هم به معنی قهر و غلبه.

أو على يدي الغفار... یا به دست غفار می‌بخشد که نظر در محل می‌کند پس اگر محلّ بر حالی است که استحقاق عقوبت دارد او را از عقوبت باز می‌دارد و سائر او از عقوبت است و اگر در حالی است که استحقاق عقوبت ندارد، سائر او از حالی است که استحقاق عقوبت پیدا کند که محل را که عبد است در این وجه دوم معصوم و معتنی به و محفوظ نامند و همچنین بر این قیاس است سنده دیگر.

و المعطي هو الله من حيث... معطی (در هر سادنی) الله تعالی است چون خازن اوست "وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ" (حجر: ۲۱)- که آن خزاین را به قدر معلوم بر دست سادنی که اسم خاص است صادر می‌کند. پس آن چه را که آفرید به دست اسم عدل و اشباه آن (که مقصد و حکیم است) اعطا فرمود. دیگر گفته نمی‌شود چرا این فقیر است و این غنی؟ چرا این انسان است و این سگ؟ زیرا حکم عدل آن چه را که خواهش عین هر چیزی است عطا فرمود قَلِيلٌ الْحِجَّةُ الْبَالِغَةُ (انعام: ۱۴۹) این آیه علت چرا نگفتن است.

و أسماء الله لا تتناهی... و اسماء خداوند، غیر متناهی است اگر چه برگشت همه به اصول و امهاتی است که متناهیند. امهات صفات هفت صفتند که آنها را ائمه سبعة گویند که حیات، علم، اراده، قدرت، سمع، بصر و کلامند و امهات اسماء چهار اسم است که اول و آخر و ظاهر و باطن است.

تفصیل معانی آنها را قیصری در فصل دوم مقدمه شرح فصوص آورده است.

و علی الحقیقة... و در حقیقت با این همه اسماء متکثره يك حقیقت واحده بیش نیست که همه این نسب و اضافات را که به اسماء الهیه نام می‌بریم می‌پذیرد. پس اسماء از حیث تکثرشان نیستند مگر نسب و اضافاتی که مسماء به صفاتند زیرا ذات در همه مشترک است و چون با صفتی اعتبار شود اسم می‌شود. قدرت، صفت است و چون با ذات اعتبار شود یعنی قادر یا قدیر گوئیم اسم می‌شود و همچنین در جمیع صفات که مثلاً حیات صفت است وحی اسم.

فما في الحضرة الإلهية لاتساعها شيء يتكرر أصلاً. در حضرت الهیه از جهت اتساعش و کلیت سعه وجودی غیر متناهی‌اش شيء نیست که متکرر شود. یعنی هیچ جلوه‌ای و عطیه‌ای دومی ندارد چه هر تجلی اختصاص به مقام خود و انیت خود دارد که دومی اگر چه از جهاتی مانند او باشد آن جلوه اول نیست. از این روی عرفای شامخین فرمودند: "لا تکرار في التجلي" و این همه تجلیات، اتساع وجودی متجلی را می‌رساند و وحدت کلیه آن ذات را تأکید می‌کند یعنی این کثرت در حقیقت بسط و ظهور وحدت حقه حقیقیه ذات الهیه است که (زلف آشفته او موجب جمعیت ماست).

هذا هو الحق الذي نعول عليه. این همان حقی است که بر آن تکیه می‌کنیم.

و هذا العلم كان علم شيث عليه السلام، و روحه هو الممد لكّل من يتكلم في مثل هذا من الأرواح ما عدا روح الخاتم فإنه لا يأتيه المادة إلا من الله لا من روح من الأرواح، بل من روحه تكون المادة لجميع الأرواح.

و این علم (که علم به اعطیات و منح و هبات است) علم شیت علیه السلام است و روح شیت ممد ارواح کاملانی است که در این علم متکلمند جز روح خاتم (که استمداد از هیچ روحی نمی‌کند) بلکه ماده آن یعنی مدد آن از حق تعالی است بلکه روح او ممد جمیع ارواح است. حتی روح شیت هم از مرتبه روح خاتم ممد می‌گیرد و اینکه گفتیم از مرتبه شیت یا از مرتبه خاتم جهت این است که مفیض در حقیقت حق سبحانه است منتها در این مقام و مرتبه.

و إن كان لا يعقل ذلك من نفسه في زمان تركيب جسده العنصري. فهو من حيث حقيقته و رتبته عالم بذلك كله بعينه، من حيث ما هو جاهل به من جهة تركيبه العنصري.

فهو العالم الجاهل، فيقبل الاتصاف بالأضداد كمال قبل الأصل الاتصاف بذلك، كالجليل و الجميل و الظاهر و الباطن و الأول و الآخر، و هو عینه و ليس غيره [من حيث الحقيقة و التغاير بينهما من حيث الإطلاق و التقيد] فيعلم و لا يعلم و يدري و لا يدري و يشهد و لا يشهد.

و بهذا العلم سمي شيث لان معناه هبة الله. و به این علم شیت به اسم شیت نامیده شد زیرا معنای شیت در عبرانی هبة الله است. و این لفظ شیت بر او اطلاق شد تا لفظ که ظاهر است با مسمایش که عین شیت است و مظهر و هاب و فتاح است مطابق شود.

فبيده مفتاح العطايا على اختلاف أصنافها و نسبها، چه مفتاح عطایا با اختلاف اصناف و نسبش به دست اوست.

از آن جا که کسی به ذوق و وجدان چیزی را نمی‌داند مگر اینکه در او از آن چیز هست. پس شیت که مفاتیح عطایا در دست اوست عین حقیقت او مشتمل بر آن اسماء و مظهر و هاب و روحش مظهر عطایا و مواهب الهیه است.

فإن الله و هبه لأدم أول ما و هبه: و ما و هبه إلا منه لأن الولد سر أبیه، فمنه خرج و الیه عاد.

هبة الله است زیرا اول موهبتی است که حق جلّ و علا به آدم هبه فرمود (که لسان حال آدم بعد از فقد هابیل این سؤال بود که حق جلّ و علا بدل از او را به وی ببخشد) و به او نبخشید مگر از او (زیرا آدم مشتمل بر شیت و جمیع اولاد خود است از این جهت همه از ظهر او بر سبیل ذرّ چنانچه حدیث به آن ناطق است به درآمدند) چه اینکه ولد، سر پدر است (یعنی در وجود پدر نهفته و بالقوة در او گنجانده شده است). پس از او خارج شد و به سوی او برگشت.

قیصری گوید: در این سخن اشاره است به اینکه آدم نیز سرّ حق است. زیرا ظهورش از او و عودش به سوی اوست، چنانکه از حضرت عیسی نقل است که فرمود، "آتي ذاهب الى ابي و أبيكم السماوي".

شبستری گوید:

جناب قدس وحدت دیر جان است	که سیمرغ بقا را آشیان است
ز روح الله پیدا گشت این کار	که از روح القدس آمد پدیدار
اگر یابی خلاص از نفس ناسوت	در آبی در جناب قدس لاهوت
بود محبوس طفل شیر خواره	به نزد مادر اندر گاهواره
چو گشت او بالغ و مرد سفر شد	اگر مرد است همراه پدر شد
عنصر مر تو را چون امّ سفلی‌ست	تو فرزند و پدر آبی علوی‌ست
از آن گفته است عیسی گاه اسری	که آهنگ پدر دارم به بالا

تو هم جان پدر سوی پدر شو
اگر خواهی که گردی مرغ پرواز
به دونه ده مر این دنیای غدار
به در رفتند همراهان به در شو
جهان جیفه پیش کرکس انداز
که جز سگ را نشاید داد مردار

فما أتاه غريب لمن عقل عن الله و كلّ عطاء في الكون على هذا المجرى فما في أحد ...

پس آن کس که ادراك حقایق از حق جلّ و علا می‌کند در نزد او محرز است که امر غریبی برای او نیامده است و هر عطایی که در وجود است بر این مجراست. یعنی هر کس به حسب قابلیت خود که اقتضای عین اوست می‌گیرد اگر چه صور فایض بر او گوناگون باشد. (یعنی با این اختلاف صور به حسب قابلیت خود عطا می‌پذیرد).